

نمایش تحول دانشگاه آزاد به آموزش عالی ایران

صفحه ۳



دیوار واقعیت کنداکتور را تنظیم می کند

ایده بازگشت رضا گلزار با مسابقه «پانتولیگ» به تلویزیون نشانه چیست؟

روزنامه خبری، تحلیلی، دانشگاهی صبح ایران
صدای زنجیان، نگاه جوانان

۱۶ صفحه
۵۰۰۰ تومان

فصل جدید از دیوار واقعیت: روایت سال‌های جنگ

شماره مسلسل ۴۴۴۴
شبه ۱۸ آذر ۱۴۰۲
۲۵ صدفی‌ها ۱۳۳۵
۹ دسامبر ۲۰۲۳
۲۰۲۸ شماره



پوتین بعد از سفر منطقه‌ای به عربستان و امارات میزبان رئیسی بود
برخلاف اخبار داغ از استقبال و بدرقه رئیس جمهور از محتوای دیدار خبری منتشر نشد

دیدار گرم در پاییز مسکو

برخی نمایندگان مجلس بعد از رای موافق به مصوبه افزایش سن بازنشستگی در مخالفت با این طرح صحبت کردند

عزیزم کجایی؟ دقیقا کجایی؟

مورد عجیب آنتونی گوتروش

فشار افکار عمومی دنیا دبیرکل و برخی اعضای سازمان ملل را وادار به اقداماتی علیه اسرائیل کرده است

نویسندگان یواش می‌میرند

صهیونیست‌ها به رفعت العریب نویسنده و استاد دانشگاه فلسطینی هم رحم نکردند

مجمع جهانی بیداری اسلامی جنایات و کشتار اخیر مردم مظلوم غزه را محکوم کرد مقاومت وارد دوران طلایی بازدارندگی شده است

مجمع جهانی بیداری اسلامی طی بیانیه‌ای کشتار بی‌رحمانه و وحشیانه مردم مظلوم فلسطین و غزه به دست رژیم صهیونیستی را محکوم کرد و بار دیگر خواستار عزم جهانی برای مقابله با این جنایات شد.

متن بیانیه به این شرح است:
بسم الله الرحمن الرحیم
قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): «مَنْ سَمِعَ زَجْلًا يُنادِي يا لَمْسُومِینَ قَلَمٌ يُجَبِّهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ؛ کسی که صدای مسلمانی بشنود که فریاد کمک‌خواهی از مسلمانان را سر دهد و پاسخش را ندهد مسلمان نیست.» (کافی، ج ۲، ص ۱۶۴)

ناگفته پیداست که اساس رژیم غاصب صهیونیستی بر نژادپرستی، اشغالگری، تروزیسم، قتل، کشتار و خشونت بنیان نهاده شده است، بنابراین جنایت علیه مردم مظلوم فلسطین مساله جدیدی نبوده و از پیشینه ۷۵ ساله برخوردار است. اما در این میان جنایات هولناک و وحشیانه‌ای که این رژیم در قریب به دو ماه اخیر در غزه مرتکب می‌شود، حادثه‌ای نیست که بتوان به سادگی از کنار آن گذشت و یا آن را در قالب جنایات پیشین این رژیم در اراضی اشغالی ارزیابی کرد.

شهادت بیش از ۱۶ هزار نفر غیرنظامی که اکثر آنها کودکان، زنان و افراد سالخورده هستند و بمباران تمام زیرساخت‌ها، بیمارستان‌ها، تیم‌های پزشکی و... تنها بخشی از فهرست بلند جنایات صهیونیست‌ها در غزه است که نشان می‌دهد این رژیم به هیچ قید و بند حقوقی، سیاسی، انسانی و بین‌المللی در منازعات مسلحانه و جنگ پایبند نیست. درخصوص نسل‌کشی رژیم آپارتاید صهیونیستی در غزه نکات قابل‌تاملی وجود دارد که در زیر به موارد مهمی از آنها تأکید می‌شود.

یک؛ نسل‌کشی در غزه، بدون حمایت آمریکا و کشورهای اروپایی و انفعال سازمان‌های بین‌المللی، حتی یک روز هم دوام نمی‌آورد. آمریکا عاشق و شریک اصلی جنایاتی است که صهیونیست‌ها در غزه انجام می‌دهند و بدون حمایت آمریکا، موجودیتی به نام رژیم صهیونیستی قابل‌دوام نخواهد بود. در کنار حمایت‌های بی‌دریغ سیاسی، دیپلماتیک، رسانه‌ای و مالی آمریکا، کمک‌های نظامی، امنیتی و دفاعی «عامل اصلی» روشن ماندن موتور کشتار جنایتکاران صهیونیستی در نوار غزه است.

دو؛ سهم و نقش برخی کشورهای اروپایی در نسل‌کشی غزه اگر بیشتر از آمریکا نباشد، کمتر از آن نیست، به‌خصوص نقش آلمان، فرانسه و انگلیس، برجسته‌تر و بیشتر از سایر کشورهای اروپایی است. در مجامع و سازمان‌های بین‌المللی هم که تحت سیطره و نفوذ کشورهای غربی است، آمریکا و اروپا از موانع اصلی پایان جنایات رژیم صهیونیستی در غزه هستند.

سه؛ کشتار گسترده رژیم صهیونیستی در غزه همچنان با واکنش‌های کم‌ظہیری در افکار عمومی جهان مواجه شده است و شاهد «واکنش‌های گسترده» به ویژه در کشورهای غربی علیه رژیم کودک‌کش هستیم. جنایات رژیم صهیونیستی در کشتار مردم غزه نشان می‌دهد که این رژیم نه تنها در مقابل مقاومت فلسطین مغلوب شده، بلکه برای اولین بار در افکار عمومی جهان

مجموعه کشته‌شده‌ها به رفعت العریب نویسنده و استاد دانشگاه فلسطینی هم رحم نکردند

کلمه کشته‌شده... زن و بچه که کشته نشد... چه شب‌ها که به یادشان حقیر و مستأصل اشک ریختم و به خود لعنت فرستادم که هیچ کاری از من برنیامد ولی وقتی خبر شهادت تو آمد اتفاقی‌گریه نکردم... می‌دانی احساس کردم تو وقتی خانه‌ات مورد اصابت موشک قرار گرفت، از رگ‌های سربازی‌ات خون بیرون نریخت، که کلمه باشی‌د بر زمین، کجای خانه‌ات را شعرهای نزار قبانی و محمد درویش سرخ کرد و کجای دیوارهای شکسته زارمان‌های آمریکایی جنوبی و لابی‌های مادر تو...

رفعت یک شب به خواب من بیبا و بگو تکلیف داستان‌هایی که توی سرت داشتی و قرار یود نویسی چه شد؟ به من بگو باشخصیت‌های داستان‌هایی که نوشته بودی در آن دنیا مواجه‌ای داشته‌ای یا نه؟ بگو دخترکی از توی قصبه‌هایت گله نکرد که چرامن راه به محبوس نرساندی و زرمزنده‌ای در قصبه‌هایت بیهات را گرفت که چرامرگم را باشکوه‌تر ننوشته‌ای؟

رفعت بلند... رفعت عزیزم... از همان شب بیمارستان مدام دندان فروچهام از این باب که اسرائیل کشنش با همه فرق می‌کند، اسرائیل شخصیت‌های قصبه‌های توی سرت را که ذره‌ذره زورشان داده بودی که قیام پیدا کنند و بیابند روی کاغذ، راهم کشت، اسرائیل خواننده‌های توی فلش‌های ماشین‌های غزه راهم کشت که دیگر نخوانند، اسرائیل همه کارتون‌ها و فیلم‌ها و سریال‌های توی لپ‌تاپ‌ها و کامپیوترها و گوشی‌های اهالی غزه راهم کشت و حیات را از همه گرفت...

توراخت شدی چون با خانواده‌ات در یک آن لحظه با هم رفتید و به پلکی در آن دنیا باز در آغوش هم بودید... به محمود درویش و نزار قبانی و ناظم حکمت و یقیه هنرمندان هم‌زمان و هم‌سرنشین‌های منم که به استقبالت آمده‌اند و حالاتی توایی هرچه می‌خواهی شعر بخوانی و شعر ببینی و شعر بگویی... تو حلاخودت شعر شده‌ای و دخترت با موهای بلند و سیم تلفنی فرفری اش در همین لحظه و با همین لبخند جاودانه شد...

رفعت آرزوی محال که محال نیست، عیب هم نیست، من آرزوی قریب به یقین دارم که یک روزی آدمی به بلوغی می‌رسد که برای قاتلان تو دادگاه بگیرد و بعد کارشناس‌هایی صدا کنند که تخمین بزنند چقدر در دنیا عمر می‌کردی اگر آن موشک روی سقف خانه‌تان نمی‌افتاد و اگر می‌ماندی و اگر می‌بودی و می‌نوشتی چندرمان به جهان هدیه می‌دادی، بعد اگر رمان‌های منتشر می‌شد چند تا چاپ استقبال می‌شد، بعد با خواندنش چند نفر ترغیب می‌شدند به نوشتن و چند نویسنده تحویل بشریت می‌دادی و بعد برای نشدن همه اینها قاتلات چه تقاضای باید پس بدهند...

من آن روز را نخواهم دید، رفعت... بچه‌هایم هم شاید نبینند، مهم این بود که طول کشید... مهم این بود که تا آن هم کلمه و سوز و داستان و شعر و مطلب از خون توری خاک غزه بریزد طول کشید و تو یواش مردی...

نویسندگان یواش می‌میرند

کلمه کشته‌شده... زن و بچه که کشته نشد... چه شب‌ها که به یادشان حقیر و مستأصل اشک ریختم و به خود لعنت فرستادم که هیچ کاری از من برنیامد ولی وقتی خبر شهادت تو آمد اتفاقی‌گریه نکردم... می‌دانی احساس کردم تو وقتی خانه‌ات مورد اصابت موشک قرار گرفت، از رگ‌های سربازی‌ات خون بیرون نریخت، که کلمه باشی‌د بر زمین، کجای خانه‌ات را شعرهای نزار قبانی و محمد درویش سرخ کرد و کجای دیوارهای شکسته زارمان‌های آمریکایی جنوبی و لابی‌های مادر تو...

رفعت یک شب به خواب من بیبا و بگو تکلیف داستان‌هایی که توی سرت داشتی و قرار یود نویسی چه شد؟ به من بگو باشخصیت‌های داستان‌هایی که نوشته بودی در آن دنیا مواجه‌ای داشته‌ای یا نه؟ بگو دخترکی از توی قصبه‌هایت گله نکرد که چرامن راه به محبوس نرساندی و زرمزنده‌ای در قصبه‌هایت بیهات را گرفت که چرامرگم را باشکوه‌تر ننوشته‌ای؟

رفعت بلند... رفعت عزیزم... از همان شب بیمارستان مدام دندان فروچهام از این باب که اسرائیل کشنش با همه فرق می‌کند، اسرائیل شخصیت‌های قصبه‌های توی سرت را که ذره‌ذره زورشان داده بودی که قیام پیدا کنند و بیابند روی کاغذ، راهم کشت، اسرائیل خواننده‌های توی فلش‌های ماشین‌های غزه راهم کشت که دیگر نخوانند، اسرائیل همه کارتون‌ها و فیلم‌ها و سریال‌های توی لپ‌تاپ‌ها و کامپیوترها و گوشی‌های اهالی غزه راهم کشت و حیات را از همه گرفت...

توراخت شدی چون با خانواده‌ات در یک آن لحظه با هم رفتید و به پلکی در آن دنیا باز در آغوش هم بودید... به محمود درویش و نزار قبانی و ناظم حکمت و یقیه هنرمندان هم‌زمان و هم‌سرنشین‌های منم که به استقبالت آمده‌اند و حالاتی توایی هرچه می‌خواهی شعر بخوانی و شعر ببینی و شعر بگویی... تو حلاخودت شعر شده‌ای و دخترت با موهای بلند و سیم تلفنی فرفری اش در همین لحظه و با همین لبخند جاودانه شد...

رفعت آرزوی محال که محال نیست، عیب هم نیست، من آرزوی قریب به یقین دارم که یک روزی آدمی به بلوغی می‌رسد که برای قاتلان تو دادگاه بگیرد و بعد کارشناس‌هایی صدا کنند که تخمین بزنند چقدر در دنیا عمر می‌کردی اگر آن موشک روی سقف خانه‌تان نمی‌افتاد و اگر می‌ماندی و اگر می‌بودی و می‌نوشتی چندرمان به جهان هدیه می‌دادی، بعد اگر رمان‌های منتشر می‌شد چند تا چاپ استقبال می‌شد، بعد با خواندنش چند نفر ترغیب می‌شدند به نوشتن و چند نویسنده تحویل بشریت می‌دادی و بعد برای نشدن همه اینها قاتلات چه تقاضای باید پس بدهند...

من آن روز را نخواهم دید، رفعت... بچه‌هایم هم شاید نبینند، مهم این بود که طول کشید... مهم این بود که تا آن هم کلمه و سوز و داستان و شعر و مطلب از خون توری خاک غزه بریزد طول کشید و تو یواش مردی...

کلمه کشته‌شده... زن و بچه که کشته نشد... چه شب‌ها که به یادشان حقیر و مستأصل اشک ریختم و به خود لعنت فرستادم که هیچ کاری از من برنیامد ولی وقتی خبر شهادت تو آمد اتفاقی‌گریه نکردم... می‌دانی احساس کردم تو وقتی خانه‌ات مورد اصابت موشک قرار گرفت، از رگ‌های سربازی‌ات خون بیرون نریخت، که کلمه باشی‌د بر زمین، کجای خانه‌ات را شعرهای نزار قبانی و محمد درویش سرخ کرد و کجای دیوارهای شکسته زارمان‌های آمریکایی جنوبی و لابی‌های مادر تو...

رفعت یک شب به خواب من بیبا و بگو تکلیف داستان‌هایی که توی سرت داشتی و قرار یود نویسی چه شد؟ به من بگو باشخصیت‌های داستان‌هایی که نوشته بودی در آن دنیا مواجه‌ای داشته‌ای یا نه؟ بگو دخترکی از توی قصبه‌هایت گله نکرد که چرامن راه به محبوس نرساندی و زرمزنده‌ای در قصبه‌هایت بیهات را گرفت که چرامرگم را باشکوه‌تر ننوشته‌ای؟

رفعت بلند... رفعت عزیزم... از همان شب بیمارستان مدام دندان فروچهام از این باب که اسرائیل کشنش با همه فرق می‌کند، اسرائیل شخصیت‌های قصبه‌های توی سرت را که ذره‌ذره زورشان داده بودی که قیام پیدا کنند و بیابند روی کاغذ، راهم کشت، اسرائیل خواننده‌های توی فلش‌های ماشین‌های غزه راهم کشت که دیگر نخوانند، اسرائیل همه کارتون‌ها و فیلم‌ها و سریال‌های توی لپ‌تاپ‌ها و کامپیوترها و گوشی‌های اهالی غزه راهم کشت و حیات را از همه گرفت...

توراخت شدی چون با خانواده‌ات در یک آن لحظه با هم رفتید و به پلکی در آن دنیا باز در آغوش هم بودید... به محمود درویش و نزار قبانی و ناظم حکمت و یقیه هنرمندان هم‌زمان و هم‌سرنشین‌های منم که به استقبالت آمده‌اند و حالاتی توایی هرچه می‌خواهی شعر بخوانی و شعر ببینی و شعر بگویی... تو حلاخودت شعر شده‌ای و دخترت با موهای بلند و سیم تلفنی فرفری اش در همین لحظه و با همین لبخند جاودانه شد...

رفعت آرزوی محال که محال نیست، عیب هم نیست، من آرزوی قریب به یقین دارم که یک روزی آدمی به بلوغی می‌رسد که برای قاتلان تو دادگاه بگیرد و بعد کارشناس‌هایی صدا کنند که تخمین بزنند چقدر در دنیا عمر می‌کردی اگر آن موشک روی سقف خانه‌تان نمی‌افتاد و اگر می‌ماندی و اگر می‌بودی و می‌نوشتی چندرمان به جهان هدیه می‌دادی، بعد اگر رمان‌های منتشر می‌شد چند تا چاپ استقبال می‌شد، بعد با خواندنش چند نفر ترغیب می‌شدند به نوشتن و چند نویسنده تحویل بشریت می‌دادی و بعد برای نشدن همه اینها قاتلات چه تقاضای باید پس بدهند...

من آن روز را نخواهم دید، رفعت... بچه‌هایم هم شاید نبینند، مهم این بود که طول کشید... مهم این بود که تا آن هم کلمه و سوز و داستان و شعر و مطلب از خون توری خاک غزه بریزد طول کشید و تو یواش مردی...

کلمه کشته‌شده... زن و بچه که کشته نشد... چه شب‌ها که به یادشان حقیر و مستأصل اشک ریختم و به خود لعنت فرستادم که هیچ کاری از من برنیامد ولی وقتی خبر شهادت تو آمد اتفاقی‌گریه نکردم... می‌دانی احساس کردم تو وقتی خانه‌ات مورد اصابت موشک قرار گرفت، از رگ‌های سربازی‌ات خون بیرون نریخت، که کلمه باشی‌د بر زمین، کجای خانه‌ات را شعرهای نزار قبانی و محمد درویش سرخ کرد و کجای دیوارهای شکسته زارمان‌های آمریکایی جنوبی و لابی‌های مادر تو...

رفعت یک شب به خواب من بیبا و بگو تکلیف داستان‌هایی که توی سرت داشتی و قرار یود نویسی چه شد؟ به من بگو باشخصیت‌های داستان‌هایی که نوشته بودی در آن دنیا مواجه‌ای داشته‌ای یا نه؟ بگو دخترکی از توی قصبه‌هایت گله نکرد که چرامن راه به محبوس نرساندی و زرمزنده‌ای در قصبه‌هایت بیهات را گرفت که چرامرگم را باشکوه‌تر ننوشته‌ای؟

رفعت بلند... رفعت عزیزم... از همان شب بیمارستان مدام دندان فروچهام از این باب که اسرائیل کشنش با همه فرق می‌کند، اسرائیل شخصیت‌های قصبه‌های توی سرت را که ذره‌ذره زورشان داده بودی که قیام پیدا کنند و بیابند روی کاغذ، راهم کشت، اسرائیل خواننده‌های توی فلش‌های ماشین‌های غزه راهم کشت که دیگر نخوانند، اسرائیل همه کارتون‌ها و فیلم‌ها و سریال‌های توی لپ‌تاپ‌ها و کامپیوترها و گوشی‌های اهالی غزه راهم کشت و حیات را از همه گرفت...

توراخت شدی چون با خانواده‌ات در یک آن لحظه با هم رفتید و به پلکی در آن دنیا باز در آغوش هم بودید... به محمود درویش و نزار قبانی و ناظم حکمت و یقیه هنرمندان هم‌زمان و هم‌سرنشین‌های منم که به استقبالت آمده‌اند و حالاتی توایی هرچه می‌خواهی شعر بخوانی و شعر ببینی و شعر بگویی... تو حلاخودت شعر شده‌ای و دخترت با موهای بلند و سیم تلفنی فرفری اش در همین لحظه و با همین لبخند جاودانه شد...

رفعت آرزوی محال که محال نیست، عیب هم نیست، من آرزوی قریب به یقین دارم که یک روزی آدمی به بلوغی می‌رسد که برای قاتلان تو دادگاه بگیرد و بعد کارشناس‌هایی صدا کنند که تخمین بزنند چقدر در دنیا عمر می‌کردی اگر آن موشک روی سقف خانه‌تان نمی‌افتاد و اگر می‌ماندی و اگر می‌بودی و می‌نوشتی چندرمان به جهان هدیه می‌دادی، بعد اگر رمان‌های منتشر می‌شد چند تا چاپ استقبال می‌شد، بعد با خواندنش چند نفر ترغیب می‌شدند به نوشتن و چند نویسنده تحویل بشریت می‌دادی و بعد برای نشدن همه اینها قاتلات چه تقاضای باید پس بدهند...

من آن روز را نخواهم دید، رفعت... بچه‌هایم هم شاید نبینند، مهم این بود که طول کشید... مهم این بود که تا آن هم کلمه و سوز و داستان و شعر و مطلب از خون توری خاک غزه بریزد طول کشید و تو یواش مردی...

کلمه کشته‌شده... زن و بچه که کشته نشد... چه شب‌ها که به یادشان حقیر و مستأصل اشک ریختم و به خود لعنت فرستادم که هیچ کاری از من برنیامد ولی وقتی خبر شهادت تو آمد اتفاقی‌گریه نکردم... می‌دانی احساس کردم تو وقتی خانه‌ات مورد اصابت موشک قرار گرفت، از رگ‌های سربازی‌ات خون بیرون نریخت، که کلمه باشی‌د بر زمین، کجای خانه‌ات را شعرهای نزار قبانی و محمد درویش سرخ کرد و کجای دیوارهای شکسته زارمان‌های آمریکایی جنوبی و لابی‌های مادر تو...

رفعت یک شب به خواب من بیبا و بگو تکلیف داستان‌هایی که توی سرت داشتی و قرار یود نویسی چه شد؟ به من بگو باشخصیت‌های داستان‌هایی که نوشته بودی در آن دنیا مواجه‌ای داشته‌ای یا نه؟ بگو دخترکی از توی قصبه‌هایت گله نکرد که چرامن راه به محبوس نرساندی و زرمزنده‌ای در قصبه‌هایت بیهات را گرفت که چرامرگم را باشکوه‌تر ننوشته‌ای؟

رفعت بلند... رفعت عزیزم... از همان شب بیمارستان مدام دندان فروچهام از این باب که اسرائیل کشنش با همه فرق می‌کند، اسرائیل شخصیت‌های قصبه‌های توی سرت را که ذره‌ذره زورشان داده بودی که قیام پیدا کنند و بیابند روی کاغذ، راهم کشت، اسرائیل خواننده‌های توی فلش‌های ماشین‌های غزه راهم کشت که دیگر نخوانند، اسرائیل همه کارتون‌ها و فیلم‌ها و سریال‌های توی لپ‌تاپ‌ها و کامپیوترها و گوشی‌های اهالی غزه راهم کشت و حیات را از همه گرفت...

توراخت شدی چون با خانواده‌ات در یک آن لحظه با هم رفتید و به پلکی در آن دنیا باز در آغوش هم بودید... به محمود درویش و نزار قبانی و ناظم حکمت و یقیه هنرمندان هم‌زمان و هم‌سرنشین‌های منم که به استقبالت آمده‌اند و حالاتی توایی هرچه می‌خواهی شعر بخوانی و شعر ببینی و شعر بگویی... تو حلاخودت شعر شده‌ای و دخترت با موهای بلند و سیم تلفنی فرفری اش در همین لحظه و با همین لبخند جاودانه شد...

رفعت آرزوی محال که محال نیست، عیب هم نیست، من آرزوی قریب به یقین دارم که یک روزی آدمی به بلوغی می‌رسد که برای قاتلان تو دادگاه بگیرد و بعد کارشناس‌هایی صدا کنند که تخمین بزنند چقدر در دنیا عمر می‌کردی اگر آن موشک روی سقف خانه‌تان نمی‌افتاد و اگر می‌ماندی و اگر می‌بودی و می‌نوشتی چندرمان به جهان هدیه می‌دادی، بعد اگر رمان‌های منتشر می‌شد چند تا چاپ استقبال می‌شد، بعد با خواندنش چند نفر ترغیب می‌شدند به نوشتن و چند نویسنده تحویل بشریت می‌دادی و بعد برای نشدن همه اینها قاتلات چه تقاضای باید پس بدهند...



حامد عسکری
شاعر و نویسنده

هوشنگ گلشیری توی یادداشت‌های آموزش نویسندگی اش مبحثی دارد به اسم «آیش»؛ بعد توی تعریف و توضیحش می‌گوید یک آبی هست در نوشتن که باید درگیرت کند، باید بیفتی به دره عمیق ناکنندگی، لحظه‌ای که اگر نویسی سرانگشت هایت گزگز کند، اگر نویسی خماری بکشی اگر نویسی کلمات صدای موتور یخچال نفثی بدهد و دیوانه‌ات کند. نوشتن امری است که خودش رنج است، رنجی مقدس و این نوشتن در رنج زیست روزانه چندین برابر می‌شود برای نوشتن بعدا وجود ندارد. حالا خدمت تمام شود، حالا بوم توی خانه جدید، حالا دکترایم را بگیرم، حالا چه ام مدرسه‌ای بشود، حالا چه ام راز شیر بگیرم نذارم، نوشتن مسیروش رادر همین ثانیه‌های فراغت در بین این همه مشغله پیدا می‌کند و اگر نویسی کلمات لوس می‌شوند، ناز می‌کنند و دشمن خونخوارت برایت هر روز یک چشمه‌اش را زرومی‌کرد، بالبلدی و نوشتی دیگر توی شاخه‌های تنومند روح‌ت نمی‌نشینند، درختی دیگر پیدا می‌کنند و کله‌ای دیگر و از آنجا تراش می‌کنند و من فکر می‌کنم تو سال‌های سال اسیر این لحظه بوده‌ای. تو نویسنده بودی رفعت و در میان همه این رنج‌هایی که دشمن خونخوارت برایت هر روز یک چشمه‌اش را زرومی‌کرد، بالبلدی و نوشتی و خواندی... نوشتن در رفاه و سلامت و آرامش اتفاق نمی‌افتد و اگر بیفتد فطیر است و مقولایی؛ اینکه هر روز صبح در هیاهوی موشک‌ها و قطعی برق و آب و نبودن قوتی منقر و روزانه باز هم نه‌ری در ذهنت روان باشد به اسم نوشتن، تو نویسنده‌ای و گزته که در یک کافه شیک وسط شانزلیزه پاریس در حالی که داری قهوه فرانسه‌ات را می‌نوشی و عینک پستی‌ات را از زاده‌ای و یک پیرمرد نوازنده هم گوشه کافه دارد یکی از سولهای ما را از آگر پیجی را می‌نوازد که نوشتن و خواندن و فکر کردن هنری نیست.

شهادت اول اتفاق افتاد، بعد بریال کلمات نشست، بعد خبر شد و پیش چشم‌های ما نشست؛ من زل زدم به چشم‌های روشت که خاکستری‌رنگ بود و عمق داشت، بعد زوم کردم روی انگشت‌های دست‌هایت و حدس زدم مثل انگشت‌های خودم همیشه در دناک باشد از نوشتن... من یک یواشکی ای دارم رفعت و آن اینکه شب‌ها دست‌هایم را در هم قفل می‌کنم و یک شال دورشان می‌پیچم و یک کلاه کاموایی پشمی هم دارم که باید سرم کنم و بخوابم، چون می‌ترسم دست‌هایم یخ کند، کلاهم لقی شود و کلمه‌ها از سر انگشت‌هایم و از پوستم بیرون بریزند و یک صبح بیدار شوم و ببینم یک آدم بی‌کلمه و قصبه شوم. تو دیروز شهید شدی و من از دیروز دارم به این فکر می‌کنم که نویسنده‌ها چه جوری شهید می‌شوند؟ چه اتفاقی در ذهنشان می‌افتد؟ این لحظه به چه فکری می‌کنند؟ تو در میان شهید شده‌ای و این نوع رفتن خیلی می‌تواند مهیب باشد، می‌دانی رفعت... توی سرزمین شما کودک

چرا ایده غرب زندگی که جلال مطرح کرد هنوز مساله ایران ۱۴۰۲ است

یک قرن سکوت

«فرهیختگان» در صدمین سالگرد تولد جلال آل احمد، تأثیرات ایده غرب‌زدگی بر فکر و ادبیات ایرانیان را بررسی می‌کند

اگر علاقه‌مند به تهیه ویژه‌نامه‌های روزنامه فرهیختگان هستید به شماره زیر پیامک بزنید ۰۹۱۰۵۸۱۰۶۵۳۳

www.farhikhtegandaily.com @FarhikhteganOnline

